

زخمیان مردم بغداد بیشتر از دویست کس بودند، تعدادی نیز کشته بود. میان ترکان نیز زخمی و کشته به همین گونه بود که بیشتر، از منجیق بود. بیشتر عامیان بغداد گریختند، اما بوریایاران ثبات کردند، آنگاه همگی برفتند و کشته و زخمیدار، از دوسوی همانند و برابر بود. چنانکه گفته شد، از اینان دویست کس و از آنان دویست کس زخمی شده بود و جمعی از دو گروه کشته شده بود. در این روز یک دسته از فرغانیان و ترکان به در خراسان آمدند که بر جانب شرقی بود و میخواستند از آن وارد شوند. بانگ خطر به نزد محمد بن عبدالله رسید، سفید پوشان و غوغائیان در مقابلشان ثبات کردند و پششان راندند.

رحمان بود که محمد دستور داده بود که آن ناحیه را آب ببندازند. وقتی میخواستند بروند غالب اسبانشان در گل فرو رفت، اما بیشترشان نجات یافتند. ترکان منجیقی آورده بودند که غوغائیان و سفید پوشان بر آن چیره شدند و یکی از پایه‌های آنرا شکستند، دو کس از حاجیان که به قصد حج آمده بودند کشته شدند.

محمد دستور داد از قهرالطین و آن ناحیه آجر بسزد در شماسیه برسد. در شماسیه راگشودند و کسانی را برون فرستادند که آجرها را از آنجا که بدبر گرفتند و به آن سوی دیوار بردند.

محمد بن عبدالله خبر یافته بود که گروهی از ترکان سوی ناحیه نهر روان رفته اند، پس دو تن از سرداران خویش را به نام عبدالله پسر محمود سرخسی و یحیی پسر حفص، معروف به حبوس، با پانصد سوار و پیاده به آن ناحیه فرستاد، آنگاه هفتصد پیاده دیگر از دنبال آنها فرستاد و دستورشان داد آنجا بباشند و هر کس از ترکان را که قصد آن کند بازدارند. گروه آخرین به روز جمعه، هفت روز رفته از صفر، سوی آنجا روانه شد و چون شب دوشنبه رسید، سیزده روز مانده از صفر، گروهی از ترکان سوی نهر روان شدند، جمعی همراهان عبدالله بن محمود برون شدند و

به فرار باز گشتند که اسبانشان گرفته شد و کسانی از آنها که نجات یافتند به هزیمت به مدینه السلام رسیدند، نزدیک پنجاه کس کشته شد و شصت اسب گرفتند با تعدادی استر که از ناحیه حلوان آمده بود و برف بار داشت که آنرا سوی سامرا فرستادند، سرسپاهسانی را نیز که کشته بودند فرستادند و نخستین سرهایی بود که در این جنگ به سامرا رسید، عبدالله بن محمود با گروهی اندک به هزیمت برفت. راه خراسان به دست ترکان افتاده بود و راه بغداد به خراسان بسته شد.

و چنان بود که اسماعیل بن فراشه سوی همدان فرستاده شده بود که آنجا بماند. بدو نوشته شد که باز گردد که باز آمد و آنچه را مورد استحقاق وی و یارانش بود بدادند.

معزز سپاهی از ترکان و مغربیان و فرغانیان و همسگنانشان روانه کرد. سالار ترکان و فرغانیان، در عمان فرغانی بود و سالار مغربیان ربله مغربی. آن گروه از جانب غربی سوی مدینه السلام رفتند و از قطر بل به طرف بغداد گذشتند و مابین قطر بل و قطیعه ام جعفر اردو زدند و این به شب سه شنبه بود. دوازده شب مانده از صفر.

و چون روز چهارشنبه فردای آن شب رسید. محمد بن عبد الله طاهری شاه بن میکال را از باب القتیبه فرستاد بابتدار و خالد بن عمران و همراهان از سوار و پیاده، شاه و یارانش مقابل ترکان صف بستند و تیروسنگ سوی همدیگر انداختند، عاقبت شاه را به معبر تنگی به نزد باب القتیبه رازند. سپید پوشان بغدادی فزونی گرفتند، و شاه و سفید پوشان یکباره حمله بردند و ترکان و مغربیان و دیگر همراهانشان را از محطشان پس راندند، سپید پوشان حمله بردند و آنها را به صحرا راندند، طبریان به آنها حمله بردند و با آنها در آمیختند. آنگاه بدار و خالد بن عمران از کمین در آمدند - در ناحیه قطر بل برای آنها کمین کرده بودند - و شمشیر در یاران ابواحمد نهادند از ترك و

غیر ترک و به بدترین وضعی آنها را بکشتند که جزاندکی از آنها جان نبردند و سفید پوشان اردوگاهشان را با هر چه اثاث و کس و بنه و خیمه و خرده لوازم که در آن بود غارت کردند. هر کس از آنها که جان برده بود خویشتن را به دجله افکندند که سوی اردوگاه ابواحمد رود و آنها که در کناره‌ها بودند کناره‌ها را از جنگاوران پر کرده بودند گرفتندشان که کشته شدند و اسیر شدند. کشتگان و سرهای مغربیان و ترکان و دیگران را در زورقها نهادند و بعضی از آنها بردو پل و برد محمد بن عبدالله نصب کردند.

محمد بگفت تا کسانی را که آنروز سخت کوشیده بودند، بازو بند دهند و بسیار کس از سپاهیان و غیر سپاهیان بازو بند گرفتند.

به تعقیب فراریان رفتند که بعضی از آنها به اوانا رسیده بودند، بعضی دیگر به حدود اردوگاه ابواحمد رسیده بودند و از دجله عبور کرده بودند، بعضیشان نیز به سامرا رسیده بودند.

گویند سپاه ترکان آنروز که بر باب القتیعه هزیمت شدند چهار هزار کس بودند که به روز نبرد دو هزار کس از آنها در آنجا کشته شد که از باب القتیعه تا قفص شمشیر در آنها به کار افتاده بود که هر که را کشتند، کشتند و هر که غرق شد، غرق شد، جمعی از آنها نیز اسیر شدند.

محمد بن عبدالله، بندار را چهار خلعت داد. آستر دار و مزین و سیاه و حریر، و طوقی از طلا به گردن وی کرد، ابوالساعرا نیز چهار خلعت داد. خالد بن عمران و همه سرداران را هر کدام چهار خلعت داد.

وقت باز گشتنشان از نبرد، به هنگام مغرب بود. استران را به بیگاری گرفتند و برای آن جوانها گرفتند که در آن سر به بغداد برند، هر کس با سربک ترک یا مغربی به خانه محمد رسید. پنجاه درم به او دادند و این کار غالباً از جانب سفید پوشان و عیاران

بود.

پس از آن عیاران بغداد به قطربل رفتند و آنچه را که ترکان از اثاث مردم قطربل و درهای خانه‌هاشان به جانهاده بودند، به غارت بردند. محمد آخر آن روز برادر خویش ابواحمد، عبیدالله بن عبدالله، و مظفر بن سیسل را به تعقیب هزیمت‌شدگان فرستاد و این برای حفظ مردم بغداد بود که بیم داشت سوی بغدادیان بازگردند، اینان تا قفص رسیدند و به سلامت باز آمدند و او باش و عیارانی را که در ناحیه قطربل بودند به زحمت انداختند.

به محمد بن عبدالله گفتند آنشب و روز بعد سپاهی به تعقیب ترکان فرستد که از پی آنها دور روند اما نپذیرفت و فراری‌ای را تعقیب نکرد و بگفت که زخمی‌ای را بیجان نکنند و امان هر کس را که امان می‌خواست پذیرفت. سعید بن احمد را بگفت تا مکتوبی بنویسد و این نبرد را در آن یاد کند که در مسجد جامع بغداد بر مردم خوانده شد و نسخه آن چنین بود:

«به نام خدای رحمان رحیم،

اما بعد، سپاس خدای را که نعمت بخش است و هیچکس به سپاس نعمت وی نرسد، قادر است که هیچکس با قدرت وی معارضه نکند و عزیز که در کار خویش زبونی نگیرد و داور عادل که حکم وی رد نشود و نصرت بخش، که نصرت وی جز برای حق و اهل حق نباشد و صاحب همه چیز که هیچکس از فرمان وی برون نباشد و هدایتگر به سوی رحمت که هر که پیرو اطاعت وی باشد گمراه نشود. از پیش، عذر از میانه بردارد تا حجت خویش را بدان نیرو دهد. خدایی که دین خویش را رحمت بندگان کرده و خلافت خویش را حفاظ دین نهاده و اطاعت خلیفگان خویش را بر همه امت فرض کرده که در زمین وی حافظ ما حاصل بعثت رسول او بند و امتیای ویند بر مخلوق او در مورد دینی که بدان دعوتشان کرده که آنها را به راه حق خدای می‌برند که راهشان به خلاف راه خدای گونه‌گون نشود. خلق را به طریق خدای

هدایت کنند تا بر شاهراهی که بندگان خویش را بدان خوانده فراهمشان کنند به وسیله آنها دین از گمراهان و مخالفان حمایت شود و کتاب خدا را که به خاطر آن به کارشان گرفته بر امت ها حجت کنند و امت را به حق خدای که برای حفظ آن انتخابشان کرده دعوت کنند. اگر بگویند حجت خدای همراهشان باشد، و اگر نبرد کنند نصرشان دهد. اگر دشمنی به سر کشی برخیزد رعایت خدای مقابلشان حایل شود و پناهگاهشان باشد. اگر کید آوری کیدی کند خدای در کار یارشان باشد که آنها را برای قوت دین خویش نهاده و هر که با آنها دشمنی آرد بدینی که خدایش عزیز کرده و به وسیله آنها محفوظش داشته دشمنی کرده و هر که با آنها مخالفت آرد به حقی که زیر محافظت آنهاست طعنه زده. سپاهشان با نصرت و عزت قرین است و دسته‌هایشان به سلسله خدای از دشمنان محفوظ دستانشان مدافع دین خدای است و تابانشان با همیاری در کار حق، برتری یافته‌اند. دسته‌های دشمنان سرکششان مغلوب است و حجتشان به نزد خدای و خلق باطل، و وسیله جوئیشان برای نصرت مردود. در مقام داوری به حکم خدای زبوند و تقدیر خدای بر تسلیمشان به دوستان خدای، روان است و رفتارشان به ترتیب امت‌های سلف و قرون گذشته جاری، تا اهل حق به انجام وعده پیشین اطمینان آرند و دشمنان حق به حجت و انذارهای گذشته گرفته شوند و انتقام خدای به دست دوستان وی به آنها رسد و به نزد خدای عذاب برای‌شان آماده شود که در دنیا قرین ذلتند و عذاب آخرت را به دنبال دارند و خداست مگر بندگان نیست.

«و درود خدای بر پیمبر منتخب و فرستاده پسندیده او رهاننده از ضلالت سوی هدایت، درودی کامل که بر کات آن فزونی گیرد و پیوسته باشد و سلام وی نیز ستایش خدای را با تواضع در قبال عظمت وی. ستایش خدای را با اقرار به پروردگاری وی. ستایش خدای را با تواضع در قبال عظمت وی. ستایش خدای را با اقرار به

پروردگاری وی. ستایش خدای را با اعتراف به اینکه والاترین مرحله سپاس به پائین-ترین مرحله کرامت وی نارساست. ستایش خدای را که به سپاس خویش رهنمون است و به سبب آن نعمت افزون می‌دهد و احسان خویش را مستمر می‌کند، ستایشی که پسند وی باشد و آنرا پذیرد و موجب گشایش آوری و تفضل وی شود. ستایش خدای را که قوم طغیان‌گر برضد اهل دین خویش را زبون کرد و وعده نصرت وی به طغیان دیدگان و یاران حق وی، از پیش مقرر بود و کتاب عزیز وی بر این و بر-اندرز طغیان‌گران نازل شده بود که اگر بازمانند تذکارشان سودمند افتد و عاملان آن را به نزد خدای حجت باشد و اگر از پس تذکار اصرار باشد پیکارشان را فرض کرده و در وعده از پیش گفته و برهان روشن خویش فرموده که هر که برضد وی طغیان آرد خدایش نصرت دهد که این وعده حق خداست که به وسیله آن دشمنان خویش را از عصیان خویش منع کرده و دوستان خویش را بر راه خویش استوار داشته و خدا از وعده تخلف نمی‌کند.

«خدای را به نزد امیرمؤمنان بوجود سر دعوت و شمشیر دولت و حافظ قدرت و معتمد و مطیع و نیکخواه دوستان و مدافع حق و مجاهد با دشمنان وی محمد بن عبدالله و ابستة امیرمؤمنان نعمتی هست که از خدای کمال آنرا می‌خواهد با توفیق سپاس و تفضل با هر که در این باب فزونی کند.

«خدای مقدر کرده بود که نیاکان وی به نخستین دعوت نیاکان امیرمؤمنان قیام کنند آنگاه آثارشان را برای وی فراهم آورد که دولت دومین را بپاداشت، وقتی به که دشمنان خدای می‌خواستند نشانه‌های دین وی را محو کنند و آنرا از میان بردارند و او به حق خدای و حق خلیفه خدای قیام کرد و از خلافت دفاع کرد و بارای دوراندیش هدفی را از پی آن نگریست، و نزدیک را نیز می‌دید که بر آن می‌نگریست و جویای رخداد بود و در همه چیزها که وی را به خدا تقرب می‌داد و به نزد خدا وسیله می‌شد جانبازی کرد و خدای امیرمؤمنان را از او چون یک دوست پشتیبان حق و یار همیار

خیر و تکیه گاهی مجاهد با دشمن دین، بهره‌ور خواهد کرد. مضمون نامه امیر مؤمنان را که پیش از این به نزد شما رسیده دانسته‌اید که آن گروه وابستگان ترک که از راه پروردگار خویش گمراه شده‌اند و از حفاظ دین خویش برون شده‌اند و نعمتهای خدا و نعمتهای خلیفه را منکر شده‌اند و از جماعت امت که خدای نظام آن را با خلافت وی به هم پیوسته برون شده‌اند و می‌خواسته‌اند اتفاق موجود را پراکنده کنند و بیعت وی را بشکنند و بند اسلام را از گردن خویش بردارند، به یاری نوجوان معروف به ابو عبدالله پسر متوکل پرداخته‌اند که وی از پس آمدن امیر مؤمنان به مدینه‌السلام در محل قدرت وی و مجتمع یاران و ابنای یاران نیاکنش اقامت داشته بود، امیر مؤمنان با خیانتشان مقابله کرد و آنرا بر تانی در کارشان مرجح داشت.

«سپس این پیمان‌شکنان گروهی از ترکان و مغربیان را با گروهی از مردم گمراه فتنه‌جو که به گروهشان در شده بودند فراهم آوردند و آن شهره به ابواحمد پسر متوکل را سرخویش کردند، آنگاه از جانب شرقی سوی مدینه‌السلام رهسپار شدند و سرکشی و لجاج آشکار کردند. امیر مؤمنان درباره آنها تانی آورد و فرصتشان داد تا در کار خویش بیندیشند و دستور داد به آنها نامه نویسند و راه رشادشان بنمایند و بیعت پیشین را به یادشان آرند و حق خدای و خلیفه را درباره بیعت به آنها بفهمانند تا بدانند که اگر از بیعتی که به اختیار کرده‌اند برون شوند از دین خدای برون می‌شوند و از او و از پیمبرش بری می‌شوند و مالها و زنانشان را بر خویش حرام می‌کنند و پای بندی به بیعت، موجب سلامت دینهایشان است و بقای نعمتهایشان و بر کناری از بلیات و منتهای پیش امیر مؤمنان را به یادشان آرند که عطیه‌های معتبرشان داد و خواستنیهای و الا بخشید، و مراتب بلند داد، و در انجمنها تقدمشان داد. اما بجز لجاج و دوری و سرکشی و اصرار نخواستند.

«پس امیر مؤمنان، نیکخواه مؤمن و دوستدار خویش محمد بن عبدالله وابسته

امیر مؤمنان را به تدبیر کارشان گماشت که اگر باز گشتشان میسر باشد به حق، دعوتشان کند و اگر سرکشیشان غالب آمد و تابع ضلالت خویش شدند با آنها نبرد کند و او در نظر کردن و تفهیم کردن و توضیح دادن و ارشاد کردن سخت بکوشید. اما پیوسته بانگ می‌زدند و مردم مدینه‌السلام را تهدید می‌کردند که خونهایشان را می‌ریزند و زنانشان را اسیر می‌کنند و اموالشان را غنیمت می‌کنند. پیش از آن نیز در اثنای رهسپردنشان همان روش را داشته‌اند که مشرکان در تاخت و تازهایشان دارند و به وقت فرصت بدان رو می‌کنند، به آبادی‌ای نرسیده‌اند که آنرا ویران نکرده باشند و به حرمت مسلمان یا غیرمسلمانی نرسیده‌اند که آنرا نشکسته باشند و به مسلمان عاجز از مقاومتی بر نخورده‌اند مگر او را کشته‌اند، به مالی از مسلمان یا ذمی نرسیده‌اند مگر آنرا گرفته‌اند چندان که بسیاری کسان که اخبارشان را شنیده‌اند و پیش‌رویشان بوده‌اند از وطنهای خویش جا به جا شده‌اند و منزل و دیار خویش را رها کرده‌اند و به در امیر مؤمنان گریخته‌اند که از آسیب آنها مصون مانند، به هیچ توانگری نرسیده‌اند مگر پوشش توانگری از او بر گرفته‌اند، به هیچ پرده‌داری نگذشته‌اند جز اینکه پرده فرزند و زن را دریده‌اند، درباره هیچ مؤمنی قسم و پیمان را رعایت نکرده‌اند و از بیحرمت کردن و اعضاء بریدن مسلمانی بازمانده‌اند و از محرمات خدای، چون خون و حرم‌بالک نداشته‌اند.

«پس از آن نیز تذکار را با پیکار پاسخ دادند و اندرزگویی را با اصرار به گناه مقابل کردند و روشنی‌آوری را به اصرار درباطل جوئی. عاقبت سوی در شماسیه روان شدند که محمد بن عبدالله دوستدار امیر مؤمنان بر آن در و دیگردرهای مدینه‌السلام، که همانند آن بود، سپاهیان نهاده بود با لوازم کامل و عده بسیار که پناهگاهشان توکل پروردگار بود و قلعه‌هاشان توکل به فرمانبری وی شعارشان تکبیر و تهلیل در مقابل دشمن.

«محمد بن عبدالله وابسته امیر مؤمنان دستورشان می‌داد که جاهای مجاور

خویش را استوار دارند و مادام که توانند از پیکار دست بردارند. دوستان اندرز گفتن آغاز کردند اما گمرهان پیمان شکن پیکار آغازیدند و روزی چند با گروهها و لوازمشان با آنها پنجه انداختند که به تعداد خویش مینازیدند و پنداشتند که کس را بر آنها چیرگی نیست. نمی دانستند که قدرت خدای از قدرت آنها برتر است و تقدیر وی به خلاف اراده شان روان است و احکام وی عادلانه است و بسود اهل حق و برضد آنها نافذ.

«تا وقتی که روز شنبه شد و نیمه صفر، همگان به در شماسیه آمدند، پرچمهایشان را گسترده بودند، شعار خویش را ندا دادند و در پناه اسلحه خویش جا گرفتند و هر که را به معرض دیدشان بود به ریختن خون و اسارت زنان و غارت اموال تهدید کردند، دوستان اندرز گویی آغاز کردند اما گوش نگرفتند، با تذکار به پیکارشان رفتند اما اعتنا نکردند، پیکار آغاز کردند و تذکار را به یکسو افکندند. در این وقت دوستان به آنها تاختند و از خدا برضدشان یاری خواستند و اعتمادشان به خدای قوت یافت و نصرشان به سبب وی نفاذ گرفت.

«پیکار همچنان در میانشان بود، تا به هنگام پسین آن روز و خدای از محافظان و سواران و سران و پیشروان باطلشان گروهی را بکشت به شمار بسیار و بیشترشان زخم سخت برداشتند که به هر که رسد هلاکش کند.

«وقتی دشمنان خدای و دشمنان دین خدای دیدند که گمانهایشان نادرست بود و میان آنها و آرزوهایشان حایل آمد و سرانجام مایه حسرتشان شد سپاهی از سامره روان کردند از ترکان و مغربیان با لوازم و شمار و نیرو و سلاح برجانب غربی که خواستار دست اندازی بودند و امید داشتند که مردم آنجا را که برادرانشان در سمت شرقی به نبرد دشمنان مشغول بودند آسیمی بزنند.

«اما محمد بن عبدالله وابسته امیر مؤمنان، هر دو سمت را از مردم و لوازم انباشته بود و به هر طرف کسانی را گماشته بود که به حفاظت و حراست آن قیام کنند و زحمت

دشمن را از رعیت بدارند. به هر دردی سرداری گماشته بود با جمعی انبوه و بر حصار کسان نهاده بود که به شب و روز مراقب آن باشند و کسان فرستاده بود که اخبار دشمنان خدای را، از حرکت و هجوم و تسوقف و رفتار، بدانند و در قبال مرحالشان، عملی کند که به سبب آن خدای نیرویشان را بشکند.

«و چون روز چهارشنبه شد، یازده روز رفته از صفر سپاهی که از جانب غربی آورده بودند به در معروف به در قطر بل رسید در مقابل پیمان شکنانی که بر سمت شرقی دجله اردو زده بودند توقف کردند، با شماری که جز زمین باز گنجایش آن نداشت و جز عرصه گشاده تحمل آن نمی کرد، وعده نهاده بودند که با هم به درها نزدیک شوند که دوستان را به پیکار خویش در سمتهای دیگر مشغول دارند که تاب مقابله آنها نیارند و به باطل خویش برحق آنها چیره شوند، امید نادرستی که خدایشان با آن به مکاری گرفت و گمان بی پایه ای که خدای را در آن تقدیری نافذ بود.

«محمد بن عبدالله، محمد بن ابی عون و بندار پسر موسی طبری و ابستة امیر مؤمنان را با عبدالله بن نصر از در قطر بل سوی آنها فرستاد و دستورشان داد که از خدای ترسان باشد و مطیع و تابع فرمان وی باشند و به کتاب وی کار کنند و از پیکار بازمانند تا تذکار به گوشها برسد و حجت گویی با ادامه و اصرار آنها روبرو شود. پس آنها با جمعی به مقابل جمع مهاجمان رفتند، که حق خدای را بر خویشان می شناختند و به مقابله دشمن شتاب داشتند، رفتن خویش را به نزد خدا ذخیره می کردند و از ثواب حاضر و پاداش آینده مطمئن بودند، دشمنان خدا با آنها و یاران ایشان روبرو شدند که اسبان خویش را سوی آنها راندند و نیزه های خویش را به طرف سینه هاشان بلند کردند، و شك نداشتند که آنها طعمه را باینده اند و غنیمت غارتگر.

«اما به آنها ندای اندرز دادند، ندایی که به گوشها رسید، اما گوشهایشان آنرا خوش نداشت و دیدگان نشان از آن کورمانند. دوستان خدای در مقابله آنها بادلهای فراهم و علم

به اینکه خدای از وعده خویش درباره آنها تخلف نمی کند صادقانه کوشیدند، سواران بر آنها تاختند و مکرر حمله بردند و با نیزه‌ها و شمشیرها ضربت زدند و تیر انداختند و چون رنج زخمها به آنها رسید و دندان جنگ مجروحشان کرد و آسیای نبرد برایشان بگشت و جنگ زادگان تشنه به خون با آنها در آویختند، پشت بگردند و خدای شانه-هاشان را به تسلیم آورد و خطرشان به خودشان بازگشت و جمعی از آنها که با توبه از عذاب خدای محفوظ نمانده بودند و امانت از عقوبت وی برکنارشان نداشته بود کشته شدند. آنگاه باردیگر باز آمدند و مقابل دوستان ایستادند. از یاران گمراهان از اردوگاهشان که بر در شماسیه بود یک هزار از دلیرانشان برکشتی‌ها سوی آنها عبور کردند که برضالیشان پاریشان دهند.

«محمد بن عبدالله، خالد بن عمران و شاه بن میکال وابسته طاهرا سوی آنها فرستاد که با روشن بینی بی فتور و همت بی قصور با عباس پسر قارن وابسته امیر مؤمنان برفتند و چون شاه با همراهان خویش به دشمنان خدا رسید به جاهایی که بیم در آمدن کمین از آن می رفت کسان گماشت. آنگاه با سرداران مذکور که همراه وی بودند حمله برد که پیش رفتند و از تهدید گمراه نشدند و از نصرت و تأیید خدا به شک در نبودند، شمشیر در آنها نهادند که حکم خدای برایشان روان شود، تا آنها را به اردوگاهی رسانیدند که در آنجا اردو زده بودند و از آن گذشتند و هر چه سلاح و مرکب و لوازم جنگ داشتند از آنها گرفتند (که افراد جمعشان^۱) یا کشته ای بود که جثه اش در کشتن گاهش بماند و سرش را به جایی بردند که عبرت دیگران شود، یا کسی که از شمشیر به غرق شدن پناهنده شد و خدایش به سبب این حذر کردن پناه نداد، یا اسیر بندی ای که به خانه دوستان و حزب خدا کشیده می شد، یا فراری ای بود که نیمه جانی به در برده بود و خدای ترس در دلش افکنده بود.

«ستایش خدای را که هر دو گروه، آنها که از جانب غربی آمده بودند و آنها که از

جانب شرقی به کمک عبور کرده بودند، دستخوش انتقام شدند و هیچکس از آنها به توبه پناه نبرد و هیچکدامشان روبه خدا نکرد، چهار گروه بودند که در جهنم فراهم می شوند که مشمول عقوبت آخرتند و مایه پند و عبرت بینندگان. چنانکه خدای عز و جل فرمود: «مگر آن کسان را ندیدی که نعمت خدا را تغییر دادند و قوم خویش را به سرای هلاکت در آوردند، جهنمیست که بدان درمی شوند و بد قرار گاهيست^۱». پیکار میان دوستان و گروهی که در سمت شرقی بودند پیوسته بود و کشتار از سرانشان بسیار بود و زخم میانشان شایع، تا وقتی که معاینه دیدند که خدای یارانشان را به نابودی کشانید و به نعمت و استیصال رسانید که از خدای پناهشان نبود و از دوستان خدای فرار و جایگاهشان نبود، پراکنده و درهم شکسته به هزیمت برفتند که خدایشان در کار بریاران سرکش و طوایف گمراهشان عبرت نموده بود، پنداری که بخاطر داشتند به گمراهی افتاد از آنرو که دیدند که خدای سپاه خویش را نصرت داد و دوستان خویش را عزت بخشید. ستایش خدای را پروردگار جهانیان که سرکشان منحرف از دین و باغیانی را که ناقض پیمان و بند و بی دینانی که بیرون اهل حقند سرکوب می کند، ستایشی که مورد رضای وی باشد و موجب یرترین افزایش وی و درود خدای در آغاز و انجام بر محمد بنده و فرستاده وی و هدایتگر راه وی و دعوتگر به سوی وی باذن وی، و سلام او نیز.

«سعید بن حمید نوشت به روز شنبه هفت روز رفته از صفر سال دوست و پنجاه

و یکم.»

به روز سه شنبه دوازده روز مانده از صفر محمد بن عبدالله طاهری بر نشست و به در شماسیه رفت و بگفت تا هر چه خانه و دکان آن سوی حصار بغداد بود ویران کنند و نخل و درخت را ببرند، از در شماسیه تا سه در دیگر که آن ناحیه برای کسانی که

۱- الم ترا لی الذین بدلوا نعمة الله کفر او اهلوا قومهم دار البوار، جهنم یصلونها و بس القرار.

آنجا نبرد می کردند و سعت یابد.

و چنان بود که از طرف فارس و اهواز هفتاد و چند خر با مال به بغداد فرستاده بودند، چنانکه گویند منکجور پسر قارن اشرو سنی آنها می آورد. ترکان و ابو احمد، پسر بابک را با سیصد سوار و پیاده به طارستان فرستادند که این مال را وقتی آنجا می رسد بگیرد. محمد بن عبدالله سرداری را فرستاد به نام یحیی پسر حفص که این مال را بیارد که از بیم پسر بابک آنها از طارستان بگردانید و چون پسر بابک بدانست که مال از دست وی برفته با همراهان خویش سوی نهر وان رفت و سپاهیان که همراه وی بودند با مردم آنجا نبرد کردند و بیشترشان را برون کردند و کشتیهای پل را که بیشتر از بیست کشتی بود بسوخت و سوی سامرا باز گشت.

محمد بن خالد بیگداد آمد، مستعین وی را ولایتدار مرزهای جزیره کرده بود، در بلد مانده بود و بانتظار سپاه و مال که بدو داده شود، وقتی از آشفتگی کار ترکان و ورود مستعین به بغداد آن رخ دادها بود که بود، نمیتوانست شد مگر از راه رقه که با همراهان خویش، از خواص و یاران، که نزدیک چهار صد سوار و پیاده بودند به رقه شد و از آنجا به طرف مدینه السلام سرازیر شد و روز سه شنبه دوازده روز مانده از صفرو ارد آنجا شد و سوی خانه محمد بن عبدالله طاهری شد که پنج خلعت بدو داد: دیقی و مغزی دار و حریر و مرین و سیاه. آنگاه وی را با سپاهی انبوه برای نبرد ایوب بن احمد فرستاد که از راه فرات برفت و با وی نبرد کرد، با گروهی اندک، که هزیمت یافت و به ملک خویش رفت که در سواد بود.

از سعید بن حمید آورده اند که گفته بود: وقتی خبیر هزیمت محمد بن خالد به محمد بن عبدالله طاهری رسید، گفت: «هیچکس از عربان توفیق نمی یابد مگر آنکه پیمبری همراه وی باشد که خدای به سبب وی، او را نصرت دهد.»

در این روز ترکان بر در شماسیه نبرد داشتند، سوی در رفته بودند و بر سران نبرد سخت کرده بودند چندان که هر که را بر در بود، پس راندند و به منجنیقی

که بسمت چپ در نهاده بودند نفت و آتش انداختند، اما آتششان در منجنیق کار نکرد. سپاهسانی که برد بودند فزونی گرفتند و از آن پس که ترکان تنی چند از مردم بغداد را با تیر کشته بودند و بسیار کس را زخمی کرده بودند آنها را از محلشان پس زدند و از در براندند.

در این وقت محمد بن عبدالله اربابهایی را که بر کشتیها و زور قهامی بردند سوی محافظان در فرستاد که با آن به سختی سنگباران نشان کردند و گروهی بسیار از آنها را بکشند، نزدیک به یکصد کس، که از در دور شدند.

یکی از مغربیان که آنروز کنار دیوار شماسیه بود قلابی^۱ به دیوار انداخت و در آن آویخت و بالا رفت، گماشتگان دیوار او را گرفتند و کشتند و سرش را با منجنیق به اردوی ترکان انداختند که پس از آن سوی اردو گاه خویش رفتند.

گویند: یکی از گماشتگان دیوار در باب شماسیه، از ابنا، از کثرت ترکان و مغربیان که آنروز به در شماسیه آمده بودند هراسان شده بود، آنها با پرچمها و طبلهایشان نزدیک در شده بودند و بعضی از مغربیان قلابهایی بر دیوار نهاده بودند، یکی از گماشتگان دیوار میخواست بود بانگ بزند: «ای مستعین، ای منصور.» که خطا کرده بود و بانگ زده بود: «ای معتز، ای منصور.» و یکی از گماشتگان در او را از مغربیان پنداشته بود که او را کشتند و سرش را به خانه محمد بن عبدالله فرستادند که بگفت تا آنرا نصب کردند، شبانگاه آنروز مادر و برادرش پیکر او را در محملی بیاوردند و فریاد میزدند و سرش را میخواستند اما به آنها ندادند و همچنان بر در پل منصوب بود تا با دیگر سرها پایین آورده شد.

شب جمعه، هفت روز مانده از صفر، جمعی از ترکان به در بردان رسیدند. گماشته آن محمد بن رجاء بود. و این پیش از آن بود که سوی واسط رود. که شش کس از آنها را بکشت و چهار اسیر گرفت.

در غمان، شجاعی قهرمان بود، یکی از روزها با ترکان به درشماشیه شد سنگ منجیقی بر او انداختند که به سینه اش خورد، وی را سوی سامرا بردند، مابین بصری و عکبرا بمردوبه سامرا برده شد.

یحیی بن عکی، سردار مغربی گوید که یکی از روزهای پهلوی در غمان بوده بود، تیری بیامد و به چشم وی خورد پس از آن سنگی به چشم وی خورد و سرش را پرانید و او را بیجان بردند.

از علی بن حسن تیرانداز آورده اند که گفته بود: گروهی از تیراندازان بردیوار باب شماشیه فراهم بودیم، یک مغربی بود که بیامد تا به در نزدیک می شد. آنگاه... نش را لخت می کرد و بادی درمی کرد و بانگ می زد.

گوید: من تیری برای وی برگزیدم و در مخرجش نشانیدم که از گلویش در آمد و بیجان بیفتاد، گروهی از در برون شدند و او را به حالت آویختگی نهادند، پس از آن مغربیان بیامدند و او را ببرند.

گویند: از پس هزیمت ترکان بر در قطر بل، غوغایان در سامرا فراهم آمدند و چون سستی کار معتز را بدیدند بازار زر گران و شمشیر سازان و صرافان را غارت کردند و هر چه را از کالا و غیر کالا آنجا یافتند برگرفتند. بازرگانان به نزد ابراهیم مؤید، برادر معتز، فراهم شدند و در این باب بدو شکایت بردند و گفتند که حفاظت اموالشان تعهد شده بود، به آنها گفت: «شایسته بود که کالای خویش را به منزله ایان ببرید.» و این در نظروی بزرگ نمود.

نجوبه بن قیس، به روز شنبه هشت روز مانده از صفر، با بدویانی که اجیر شده بودند بیامد که ششصد پیاده بودند و دو بیست سوار. در همین روز ده کس از سران مردم طرسوس آمدند که از بلکاجور شکایت داشتند و می گفتند که چون خبر بیعت معتز بدورسید دو ساعت پس از رسیدن نامه برون شد و به بیعت معتز دعوت کرد و سرداران و مردم مرز را بدین کار و ادار کرد که بیشترشان بیعت کردند و بعضیها مقاومت

کردند، آنها را که مقاومت کرده بودند به تازیانه و بندوزندان دچار کرد. گفته می‌شد که اینان مقاومت کرده بودند و چون به بیعت نابه دلخواه و ادارشان کرده بود گریزان شدند. وصیف گفت: «گمان دارم، این مرد را فریب داده‌اند (و به خطا انداخته‌اند) و آنکه بانام معتز به نزد وی رفته لیث پسر بایک بوده و بدو گفته که مستعین در گذشته و معتز را به جایش نهاده‌اند.

اما این کسان بسیار گفتند و از بلکاجور شکایت داشتند و می‌گفتند که این را از روی قصد کرده، در باره او گفتند که دل با پسران و ائمه دارد. به روز چهارشنبه چهار روز مانده از صفر نامه بلکاجور آمد با یکی به نام علی - حسین معروف به ابن صلوك، در نامه می‌گفت که نامه‌ای از ابو عبدالله پسر متوکل به نزد وی رسیده که وی به خلافت رسیده و برای وی بیعت گرفته و چون نامه مستعین با خبر درست بدو رسید، بیعت را بر کسانی که به نزد وی بوده‌اند تجدید کرده و شنوا و مطیع مستعین است.

دستور داد تا فرستاده را هزار درهم بدهند که بگرفت، و چنان بود که دستور داده بود که به محمد بن علی ارمنی نامه نویسند به ولایتداری بر مرزهای شام و چون نامه بلکاجور آمد، به اطاعت، از فرستادن نامه ولایتداری محمد بن علی ارمنی خود داری کرد.

به روز دوشنبه، شش روز مانده از صفر همین سال، اسماعیل بن فراسه از ناحیه همدان بیامد با حدود سیصد سوار، سپاه وی هزار و پانصد کس بود که بعضیشان جلوتر آمدند و بعضیشان عقبتر و پراکنده شدند، فرستاده معتز را با خویش آورده بود که برای گرفتن بیعت به نزد وی روان داشته بودند، فرستاده را به بند کرده بود و بر استری بی پالان به مدینه السلام آورده بود، اسماعیل را پنج خلعت داد. یکی را آوردند که گفتند علویست و او را به ناحیه ری و طبرستان گرفته‌اند که

سوی علویان آنجا می‌رفته اسبان و غلامانی نیز با وی بوده، دستور داد تا وی را در دارالعامه بداشتند تا چند ماه پس از آن از او کفیل گرفتند و رهایش کردند. در این روز نامه موسی پسر بغا خوانده شد که در آن می‌گفت که نامه معتز رسیده و اویاران خویش را پیش خوانده و از رخداد خبرشان داده و گفته تا آنها سوی مدینه‌السلام روان شوند. اما آنها نپذیرفته‌اند، شاکریان و ابنا پذیرفته‌اند. اما ترکان و یاران‌شان کناره گرفته‌اند و با وی نبرد کرده‌اند که جمعی از آنها را کشته و اسیرانی گرفته که با وی به راهند.

وقتی نامه موسی خوانده شد در خانه محمد بن عبدالله تکبیر گفتند.

پنج روز مانده از صفر، از بصره ده کشتی دریایی بیامد که بوارج نام داشت. در هر کشتی یک ناخدا بود و سه نفت‌انداز و یک نجار و یک نانوا با سی و نه مرد از پاروزن و جنگاور که بدین سان در هر کشتی چهل و پنج مرد بود (کشتیها) سوی جزیره‌ای رفت که روبروی خانه ابن طاهر است. پس از آن در همان شب به طرف شماسیه رفت و سوی ترکانی که آنجا بودند آتش انداخت که مصمم شدند از اردوگاه خویش در رقه شماسیه به بستان ابو جعفر روند که بر کنار پل بود. آنگاه رای دیگر آوردند و از اردوگاه خویش بالاتر رفتند به جایی که آتش به آنها نرسد.

یک روز مانده از ماه صفر ترکان و مغربیان سوی درهای سمت شرقی مدینه‌السلام شدند که درها به رویشان بسته شد و با تیرو منجنیق و ارابه‌ها زدندشان که جمعی بسیار از دو گروه کشته و زخمی شد و تا پسینگاه همچنان بی‌بودند.

در این سال سلیمان بن عبدالله از گران سوی طبرستان بازگشت و از آمل روان شد، با جمع بسیار و اسب و سلاح برون شده بود، حسن بن زید از آنجا برفت و به دیلم پیوست. برادرزاده وی محمد بن طاهر ورود خویش را به طبرستان به سلطان نوشت که نامه وی در بغداد خوانده شد، مستعین نسخه آن را به بغای صغیر وابسته

امیر مؤمنان نوشت درباره فتح طبرستان به دست محمد بن طاهر و هزیمت حسن بن زید و اینکه سلیمان بن عبدالله وارد ساریه شده به سلامت، و دو پسر قارن پسر شهریار وابسته امیر مؤمنان به نام مازیار و رستم با پانصد کس به نزد وی شده اند با دیگر چیزها که در فتحنامه یاد شد و اینکه مردم آمل بنزد وی رفته اند به پشیمانی و پشیمانی خویش را نموده اند و از خطاهای خویش بخشش خواسته اند و سلیمان به ترتیبی با آنها روبرو شده که آرامش و اعتمادشان را بیفزوده و با سپاه خویش همچنان آراسته به دیدار دهکده ها و راهها رفته و دستور داده که کس را نکشند و با برگرفتن جامه یا کار دیگر متعرض کسی نشوند و هر که را از این تجاوز کند، تهدید کرده و اینکه نامه اسد بن جندان بنزد وی رسیده که علی بن عبدالله طالبی موسوم به مرعشی و کسان وی که بیشتر از دو هزار کس بوده اند با دو کس از سران گیل با جمعی انبوه. وقتی خبر یافته اند که حسن ابن زید هزیمت شده و او بادوستان به آن ناحیه درآمده به هزیمت رفته اند و او با بهترین وضعی با قوت نمایان و سلامت وارد شهر آمل شده و موجبات فننه از وی بریده. پنج روز مانده از محرم این سال نامه علاء بن احمد عامل بغای شرابی بر خراج و املاک ارمینیه رسید در مورد اینکه دو کس در آن ناحیه قیام کرده اند که نامشان رایاد کرده بود و اینکه با آنها نبرد کرده که به قلعه ای پناه برده اند و منجنیقها مقابل قلعه نهاده و آنرا به تسلیم واداشته و آن دو کس به فرار از آنجا برون شده اند و کارشان به سر رفته و قلعه به دست دوستان افتاده.

و هم در این سال نامه ای رسید، مورخ^۱ یازده روز رفته از محرم، که مردم اردبیل آشوب کرده اند و طالبی به آنها نامه فرستاده و اینکه چهار سپاه به چهار شهرشان فرستاده که محاصره شان کنند.

در این سال نامه ای آمد با خبر پیکاری که میان عیسی بن شیخ و موفق خارجی که رخ داده بود که عیسی موفق را اسیر کرده بود و از مستعین می خواست که سلاح

مورد حاجت او را بفرستد که در بلد، وسیله کار او باشد و سپاه را با آن برای غزانیرو دهد و به عامل صور بنویسد که چهار کشتی برای وی بفرستد با همه لوازم که به کشتیهایی که به نزد وی هست آنجا باشد.

و هم در این سال نامه محمد بن طاهر آمد با خبر مرد طالبی که به ری و اطراف آن قیام کرده بود و سپاهبانی که برای نبرد وی فراهم کرده بود و جنگاورانی که به مقابله وی فرستاده بود و همینکه او به محمدیه رسیده بود، حسن بن زید فرار کرده بود و او به هنگامی که وارد محمدیه شده بود، کسان بر راهها گماشته بود و یاران خویش را فرستاده بود و خدا وی را بر محمد بن جعفر ظفر داده بود که اسیر شده بود بی پیمان و قرار.

کسانی از علویان که بار دوم پس از اسارت محمد بن جعفر به ری رفته بودند، احمد بن عیسی بن علی بن حسین صغیر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب بود با ادیس بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب و همین ادیس بود که به وقت رفتن حج گزاران قیام کرده بود و آنکه بطبرستان بود، حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن علی بن ابیطالب بود که رحمت و رضوان خدا بر او باد.

و هم در این سال نامه محمد بن طاهر به نزد مستعین رسید که در آن هزیمت حسن بن زید را از مقابل خویش یاد کرده بود و اینکه با حدود سی هزار کس با وی روبرو شده بود و پیکاری در میانشان رفته بود که از یاران حسن سیصد و چند کس را کشته بود. مستعین دستور داد نسخه نامه وی را در آفاق بخوانند.

و هم در این سال یوسف بن اسماعیل علوی، خواهرزاده موسی بن عبدالله حسینی، قیام کرد.

در ماه ربیع الاول همین سال، محمد بن عبدالله بگفت تا برای عیاران بغداد کافر کوبها بسازند و بر آن میخهای آهن نصب کنند و آنها را در خانه مظفر بن سیسل

نهند. عیاران، بی سلاح در پیکار حضور می یافتند و آجر پرتاب می کردند، آنگاه بگفت تا بانگ زنی بانگ زد که هر که سلاح می خواهد به خانه مظفر رود. عیاران از هر سوی آنجا رفتند که کافر کو بهار را میان آنها تقسیم کرد و نامهایشان را ثبت کرد.

عیاران یکی از خودشان را به سری برداشتند به نام بنتویه که کنیه ابو جعفر داشت، با چند کس دیگر که یکیشان دونل نام داشت و دیگری دمحال و دیگری ابونمله و دیگری ابو عصاره، اما هیچیک از آنها بجز بنتویه برقرار نماند که وی همچنان سر عیاران سمت غربی بود تا کار این فتنه به سر رفت.

وقتی کافر کوبها را به عیاران دادند، بر درهای بغداد پراکنده شدند و در آن روز نزدیک به پنجاه کس از ترکان و تبعه آنها را کشتند، از آنها نیز ده کس کشته شد. پانصد کس از آنها نیز با تیرها رفته بودند که دو پرچم و دو نردبان از ترکان گرفتند.

در این سال نجوبه بن قیس نبردی داشت با جمعی از ترکان در ناحیه بزوغی. وی و محمد بن ابو عون و دیگران با ترکان رو برو شدند و هفت کس از آنها را اسیر گرفتند و سه کس را کشتند، بعضیشان خویشان را در آب افکندند که بعضی نجات یافتند و بعضی غرق شدند.

از احمد بن صالح شیرزادی آورده اند که وی از یکی از اسیران از شماره گروهی که نجوبه با آنها مقابله کرده بود پرسش کرده بود که گفت: «ما چهل کس بودیم نجوبه و یارانش سحرگاه با ما مقابل شدند. سه کس از ما کشته شد سه کس غرق شد و هشت کس اسیر شد و باقی گریختند. هیجده اسب گرفت با چند جوشن و پرچمی از آن عامل او انا که برادر هارون بن شعیب بوده.» نبرد در او انا بوده بود به روز چهارشنبه، سپاه نجوبه و عبدالله بن نصر بعنوان پادگان در قطریل مقیم شد.

چنانکه گویند: در یکی از این روزها بنتویه و یارانش، از عیاران، از در

قطر بل برون شدند و برفتند و ترکان را دشنام همی گفتند تا از قطر بل گذشتند، گروهی از ترکان تیرانداز در زور قها به طرف آنها عبور کردند که یکیشان را کشتند و ده کس از آنها را زخم دار کردند. عیاران سنگ بسیار به آنها افکندند که سوی اردو گاهشان بازگشتند. پس از آن بتوی به خانه ابن طاهر احضار شد که به او دستور داد که جز به روز پیکار برون نشود و بازوبند گرفت و دستور داد پانصد درم به او بدهند.

چهارده روز رفته از ربیع الاول این سال مزاحم بن خاقان از ناحیه رقه بیامد. به سرداران و بنی هاشم و متصدیان دیوانها دستور داده شد از وی پیشواز کنند، یاران وی از خراسانیان و ترکان و مغربیان نیز با وی آمده بودند که نزدیک هزار کس بودند و از هر گونه لوازم پیکار همراه داشتند. وقتی وارد بغداد می شد و صیف به طرف راست وی بود و بغابه طرف چپ وی، عبیدالله بن طاهری به پهلوی چپ بغا بود و ابراهیم بن اسحاق پشت سرشان، مزاحم باوقاری نمایان بود، وقتی رسید هفت خلعت به او داده شد، یا بک شمشیر. به هر يك از دو پسرش نیز پنج خلعت دادند، آنگاه دستور داده شد که سه هزار کس از سوار و پیاده برای وی معین شود.

معزز، موسی پسر اشناس را به همراهی حاتم بن دواد با سه هزار کس از سوار و پیاده فرستاد که مقابل اردوگاه ابو احمد بر سمت غربی بر در قطر بل اردو زد، يك روز رفته از ربیع الاول. یکی از عیاران به نام دیگویه برون شد بر خری. نایب وی نیز بر خری بود، با سپه و سلاح بودند. عیاری دیگر در سمت شرقی برون شد به نام ابو جعفر معروف به مخرمی با پانصد مرد با سلاح تمام که سپه داشتند با حصیرهای قیراندود، شمشیرها و کاردها به کمرهایشان بود، کافر کوب نیز همراه داشتند. وقتی سپاه آمده از سامرا به نزدیک سمت غربی رسید، محمد بن عبدالله با چهارده کس از سرداران خویش بر نشست با لوازم کامل، از سفید پوشان و تماشا بیان

مردم بسیار برون شده بودند. برفت تا مقابل اردو گاه ابو احمد رسید. بر آب میانشان زد و خوردی شد که از سپاه ابو احمد بیشتر از پنجاه کس کشته شد، سفید پوشان برفتند تا بیشتر از نیم فرسنگ از اردو گاه گذشتند. چند کشتی از اردو گاه ابو احمد به طرف آنها عبور کرد که میانشان تصادمی بود و چند کشتی را با جنگاوران و ملاحانی که در آن بود، گرفتند و آنها را به بند کردند.

محمد بن عبدالله باز گشت و به ابو عون دستور داد که مردم را باز گرداند. پس ابو عون سوی تماشایان و عامه فرستاد که آنها را باز گردانید و با آنها سخنان درشت گفت و دشنامشان گفت و او را دشنام گفتند، یکی از آنها را ضربت زد و او را بکشت که عامه بدو حمله بردند و از مقابل آنها برفت.

و چنان بود که چهار کشتی از کشتیهای مردم بغداد بجا مانده بود. وقتی ابن ابی عون از مقابل عامه به هزیمت رفت، مردم اردوی ابو احمد در آن نگریستند و چند کشتی به طلب آن فرستادند و آنرا گرفتند و یک کشتی را که ارا به ای از آن بغدادیان در آن بود بسوختند. عامه بی درنگ سوی خانه ابن ابی عون رفتند که آنرا غارت کنند گفتند: «به ترکان متمایل شده و با آنها کمک کرده و با یاران خویش هزیمت شده.» با محمد بن عبدالله سخن کردند که او را بردارد و سروصدا کردند که مظفر بن سیسل را با یاران وی فرستاد و دستور داد که عامه را باز گرداند و نگذارد چیزی از اناث ابن ابی عون را بگیرند به آنها خبر داد که وی را از کار کشتیها و دریایماها بحربه و جنگ معزول کرده و این کار را به برادر خویش عبیدالله بن عبدالله داده، مظفر برفت و کسان را از خانه محمد بن ابی عون دور کرد.

به روز پنجشنبه یازده روز مانده از ماه ربیع الاول سپاه ترکان که از سامرا به بغداد می آمد به عکبر رسید.

ابن طاهر، بندار طبری را با برادر خویش عبیدالله و ابوالسنا و مزاحم بن خاقان و اسد پسر داود سیاه و خالد بن عمران و دیگر کسان از سرداران خویش راروانه کرد که

برفتند تا به قطر بل رسیدند، ترکانی در آنجا کمین کرده بودند، به آنها تاختند پیکار میانشان در گیر شد و ترکان آنها را پس راندند تا به «دوستان» رسیدند، بر راه قطر بل. ابوالسنا و اسد بن داود پیکاری سخت کردند و هر کدامشان گروهی از ترکان و مغربیان را کشتند، ابوالسنا یورشی کرد و کسان از او پیروی کردند که یکی از سرداران ترک را بکشت به نام سور و سر اورا بر گرفت و بیدرنگ به خانه ابن طاهر رفت و هزیمت کسان را بدو خبر داد و از او کمک خواست.

ابن طاهر بگفت تا وی را طوق دادند. و زن طوقها چنان بود که هر طوق سی- دینار بود و هر بازو بند هفت مثقال و نیم، آنگاه ابوالسنا باز گشت و با کسانی که از هر در بکمک آن جمع فرستاده شد سوی آنها رفت.

گویند که محمد بن عبدالله با ابوالسنا در شتی کرد که جای خویش را راها کرده بود و سر را به خویشتن آورده بود، بدو گفت: «در کار آن جمع خلل آوردی، خدا این سر و سر- آوردن ترا زشت بدارد.»

وقتی محمد بن عبدوس برفت، اسد پسر داود، از آن پس که کسان از نزد او پراکنده شده بودند، به سختی نبرد کرد و کشته شد، و از آن پس که ترکان سرش را بر گرفتند، جمعی از بغدادیان به محل وی باز گشتند و آنها را از نزد پیکرش براندند و آنرا در زورقی به بغداد بردند.

عاقبت ترکان به در قطر بل رسیدند، کسان به مقابله آنها رفتند و آنها را به سختی از در براندند و به تعقیبشان رفتند تا دورشان کردند. تعدادی سر از ترکان و مغربانی که آنروز کشته شده بودند به خانه ابن طاهر بردند که بگفت تا آنرا بر در شماسیه نهند که آنجا نهادند.

پس از آن ترکان از ناحیه قطر بل به طرف بغدادیان باز گشتند و بسیار کس از بغدادیان کشته شد، از ترکان نیز بسیار کس کشته شد، بدار و همراهان وی همچنان با آنها پیکار می کردند تا شب در آمد و بدار با کسان باز گشت و درها

بسته شد.

آنگاه ابن طاهر به مظفر بن سیسل ورشید پسر کاوس و یک سردار دیگر دستور داد که با نزدیک پانصد سوار از در قطر بل به طرف اردوگاه پسر اشناس رفتند و وقتی آنجا رسیدند که به حال آرامش و ایمنی بودند و نزدیک به ششصد کس از آنها را بکشتند و گروهی اسیر گرفتند و باز گشتند.

گویند که در این روز ترکان و مغربیان بنزد باب القتیعه شدند و نزدیک حمای که به باب القتیعه شهره است نقی زدند، نخستین کس از آنها که از نقب برون شد کشته شد. در این روز کشته از ترکان و مغربیان بیشتر بود و زخم تیر در مردم بغداد بیشتر.

از گروهی شنیدم که پسری نابالغ در این نبرد حضور یافته بود، توبره‌ای داشت که در آن سنگ بود، فلاخنی به دستش بود که با آن سنگ می انداخت و بی خطا، به چهره ترکان و چهره اسبانشان میخورد. چهار کس از تیراندازان ترك تیراندازی به وی آغاز کردند که تیرشان بدو نمی خورد، اما او سنگشان می انداخت و خطانمی کرد. که از اسبانشان می افتادند پس برفتند و چهار کس از پیادگان مغربی را بیاوردند. که نیزه و سپر داشتند، و بدو حمله آغاز کردند، آنگاه دو کس از آنها به وی پرداختند و خویشتن را در آب انداختند و از پشت سرش در آمدند اما بدو نرسیدند که وی به سمت شرقی عبور کرد و بانگشان زد، مردم تکبیر گفتند، و آن دو کس باز گشتند و به پسر دست نیافتند.

گویند: در این روز عبیدالله بن عبدالله سرداران را که پنج کس بودند پیش خواند و هر کدامشان را سالار ناحیه خویش کرد. آنگاه کسان سوی پیکار رفتند و اوبه طرف در رفت و به عبدالله بن جهم که گماشته در قطر بل بود گفت: « مبادا یکی از آنها را بگذاری که به هزیمت در آید.»

وقتی پیکار در گرفت و مردم پراکنده شدند و هزیمت رخ داد، اسد بن داود

ثبات کرد تا کشته شد، سه کس را به دست خویش کشته بود. آنگاه تبری ناشناس پیامد و به گلویش نشست که پس رفت، تبری دیگر پیامد که در بغل اسپش نشست که برجست و او را بینداخت، هیچکس با وی ثبات نکرده بود بجز پسرش که زخم‌دار شد. بستن در برای هرزیمت شدگان بدتر از دشمنشان بود چنانکه گفته اند از مردم بغداد هفتاد اسیر به سامرا برده شد با سیصد سر.

گویند وقتی اسیران نزدیک سامرا رسیدند کسی که همراهشان بود دستور یافت که آنها را به سامرا نبرد مگر پوشیده روی. و چون مردم سامرا آنها را بدیدند ضجه کردند و گریستند و صداهایشان و صدای زنانشان به فریاد و دعا برخاست. خبر به معزز رسید و نحواست که دل‌های مردمی که به حضرت وی بودند، نسبت به وی سختی گیرد، دستور داد تا به هر اسیری دودینار دادند و به آنها گفت که دیگر پیکار نکنند و بگفت تا سرهارا به خاک کردند. جزو اسیران پسر وی بود از آن محمد بن نصر و برادری از آن قسطنطینیه کنیز ام حبیب و پنج کس از سران بغداد که جزو تماشاگران بوده بودند. گویند که پسر محمد بن نصر کشته شد و مقابل در شماسیه آویخته شد به سبب پدرش.

به روز پنجشنبه، چهار روز مانده از ماه ربیع الاول ابوالساج از راه مکه پیامد با نزدیک هفتصد سوار، هیجده محمل همراه وی بود که سی و شش اسیر بدوی در آن بود همه در غل، وی و یارانش با سرو وضع نکو و سلاح چشمگیر وارد بغداد شدند. ابوالساج سوی خانه خلافت رفت که پنج خلعت بدو دادند با یک شمشیر و با یارانش سوی منزل خویش رفت، به چهار کس از یارانش نیز خلعت داده بودند.

چنانکه گفته اند به روز دوشنبه آخر ماه ربیع الاول جمعی از ترکان به در شماسیه رسیدند با نامه‌ای از معزز به محمد بن عبدالله و خواستند که نامه را بدو برسانند. حسین بن اسماعیل از گرفتن نامه سرباز زد تا وقتی که دستور خواست و دستور یافت نامه را بگیرد.